

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته حالا اسم کوفه و بصره آمد بد نیست یک کار تازه ای بشود و واقعا نحو را دو مرتبه بررسی بکنند و دور از این اختلافات دینی و مذهبی.

برای شناخت لغت عرب راه درستی است. و خیلی از این حرفهایی که متعارف بوده تا حالا ممکن است نتیجه اش فرق بکند.

...

بحثی که بود راجع به این روایتی بود که از کتاب جعفریات آوردیم. یک نکته ای را دو تا نکته دیگر مانده، حالا البته عرض کردیم محل بحث ما نبود. این روایت در کتاب جعفریاتی که الان ما داریم همین نسخه هندی، در ضمن مجموعه ای است به نام کتاب السیر و الاداب، اسم عنوان کتابش این است.

اما در کتاب خود مرحوم نجاشی نمی دانم این را خارج از درس گفتیم روز گذشته یا داخل بحث، کتاب السنن و الاداب است. به جای سیر، سنن است. و در عبارات شیخ طوسی هم همین طور است.

و لذا یک احتمالی دادیم، در حد احتمال، شاید این قسمت های کتاب با آن قضایا و سنن واحکام نزدیک تر باشد. این قسمت ها از آنجا گرفته شده باشد. چون عرض کردیم کتاب القضاء و السنن و الاحکام به تصریح نجاشی رحمه الله مبوب به ابواب فقه است. و کتاب جعفریات هم مبوب به ابواب است. حالا نه این ابواب فقه ما، غرض تبویب دارد مبوب است. کتاب الصلاة، زکات، حج، و جعفریات هم این هم مبوب است اولاً آن که الان در اختیار ماست آنکه نجاشی نوشته و اضافه بر اینها عرض کردیم یکی از بزرگان اهل سنت به نام ابن عدی در کتاب الکامل فی الضعفاء خب طبعاً ایشان کمی هم تند است از آن خط، ایشان خودش مصر رفته و محمد بن اشعث را دیده و کتاب را از ایشان گرفته است. ایشان هم تصریح می کند که کتاب ابواب دارد.

غرضم شواهد بر این که در متن کتاب جعفریات ابواب بوده داریم. شواهدش زیاد است. معلوم نیست این نسخه ای که به ما رسیده این که بخواهیم بگوییم این نسخه توش ابواب جعلی است، نه ظاهراً اصل آن نسخه از همان قرن چهارم در مصر که این قصه مطرح بوده، این با به صورت ابواب است.

کتاب قضایا و سنن و احکام هم به صورت ابواب است. این هم به صورت ابواب مطرح بوده است. و اما کتاب سکونی که عرض کردیم احتمالا این روایت اصلش از کتاب سکونی باشد، این را هنوز ما شاهدهی نداریم. یعنی خود بنده عرض می‌کنم. اگر آقایان پیدا کردند بعد بفرمایند. خود من هنوز شاهدهی پیدا نکردم که آیا کتاب خود سکونی بعینه این هم مبوب بوده یا نبوده؟

واقعا اگر اصحاب ما در قرن پنجم بعد این کتاب را حذفش نمی‌کردند، همین جور نقل می‌کردند، نسخی‌اش به ما می‌رسید، خیلی نتیجه گیری برای ما عوض می‌شد. خیلی عوض می‌شد. حقا يقال ابتدائا از شیخ کلینی لکن بیشترش از زمان شیخ طوسی با این روشی که ایشان گرفت و طرح کرد مسئله حجیت خبر را مخصوصا حالا لا اقل در اصول در مواردی هم در فقه، انصافا یک تحول کلی در میراث‌های ما شده است. یعنی واقعا این هزار سال بعد از شیخ طوسی تا الان، یک تحول کلی در میراث‌های ما پیدا شده که باید رویش کار بشود، کار اساسی بشود.

یکی هم همین است که این نسخه‌ها تدریجا دیگر از بین رفتند، اگر بود الان کتاب سکونی نتیجه گیری ما خیلی فرق می‌کرد، خیلی فرق می‌کرد. این یک نکته بود.

یک وقتی اول مکاسب محرمة که راجع به همین جعفریات هم صحبت شد، حالا من چون دیگر نشد نگاه بکنم، اگر نوشته‌ای از آن زمان باشد، یادم می‌آید از یک جایی بعد هم گشتم پیدا نکردم، الان هم پیدا نکردم، از شیخ به یک مناسبت یک عبارتی نقل کردیم که ایشان راجع به جعفریات که از کسی نقل می‌کند، می‌گوید اجازه داد آن مقداری را که قبول داشت. این الان اخیرا پیدا نکردم، سابقا خودم ذکر کردم اما الان پیدا نکردم.

اگر این درست باشد، این موید همان احتمال است که کتاب، کتاب سکونی بوده، اصحاب هم اعتنا نکردند، دیدند یک مقدارش قابل قبول است که در کتب اصحاب ما به اسم کتاب سکونی، بقیه‌اش هم که قابل قبول نیست، لذا به آن اعتنایی نکردند. سر عدم اعتنا به کتاب به نظر ما این است. این چیزی که به ذهنیت ما می‌آید.

نکته نهایی که آیا واقعا در کتاب جعفریات اذا مُلک است یا اذا مُلک جناحیه، الان برای ما خیلی مشکل است انصافا؛ چون هم در کتاب سکونی مُلک جناح است هم در آن نسخه‌ای که غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار نقل کرده مُلک جناحیه است. الان ما احراز ما برای اینکه آن نسخه اصلی که مربوط بوده به القضایا و السنن و الاحکام آیا چه بوده الان انصافش برای ما خیلی مشکل است. انصافا خیلی نکته سختی است. لکن روایاتی که مُلک جناحیه قطعا توسط امام صادق (ع) تأیید شده است. حالا غیر از روایت سکونی، تأیید شده. و

طرحی که در روایت امام صادق(ع) و بعد موسی بن جعفر(ع) و بعد حضرت رضا(ع) داده شده این است که اگر حیوان خودش مستقل است، نه اینکه بالش را بریده باشند، خودش می تواند پرواز بکند، کسی آن را گرفت و مالکی نداشت، مالک می شود. اگر مالکش هم معین بود باید به مالک بدهد. مجرد اینکه پرواز می کند کافی نیست. دیگر فرق هم نمی کند حیوان بیابانی باشد یا کبوترهای شهری باشد. در این جهت فرقی نمی کند.

اگر کسی حیوان بیابانی هم گرفت و مالک شد و از او در رفت. کس دیگری گرفت باید آن را به مالکش برگرداند. به مالکش...

بله در روایت حضرت رضا(ع) صورت شک هم آمده که تمام بحث ما مال همین بود. حضرت فرمودند اگر کسی آمد که لا تتهمه به او رد بکن. این ما پیدا نکردیم در روایاتی که الان داریم از امام صادق(ع) و نه از امام موسی بن جعفر(ع)؛ چون از موسی بن جعفر(ع) هم اینجا روایت داریم. این را پیدا نکردیم این نکته را. این در نسخه هر دو از امام رضا سلام الله علیه نقل شده است. و در آنجا آمده که اگر کسی آمد که متهم نشد شما رد بکنید.

حالا سوال اول این است که آیا در مورد خود نص یعنی کبوتر پرنده این را قبول بکنیم یا نه؟ چون عرض کردیم جای دیگر نداریم و در جای دیگر هم نیست و خلاف قاعده هم هست. عدم اتهام کافی نیست برای اثبات. باید اثبات بشود. عدم اتهام عادتاً کافی نیست.

نکته دوم اگر که بر فرض قبول کردیم قابل تعمیم هست که الان محل کلام ماهمین است. تمام بحث ما این همه طولانی شد برای این است که اگر در مجهول المالک کسی آمده که او را متهم نکردیم، بدهیم به او یا نه؟

انصاف قضیه اگر بخواهیم روی قواعد که بین ما شیعه متعارف است، انصافش در مورد کبوتر که باید پرنده قبول بکنیم. انصافاً چون کتاب بزنطی است و سندش هم معتبر است. هم کلینی نقل کرده و هم شیخ طوسی و بعد شیخ طوسی از راه دیگر هم نقل کرده است. حالا فرض کنید در ذهنم هست که شیخ صدوق نقل نکرده، به هر حال انصافش شواهد بر ثبوتش فراوان است.

س: برای کبوتر یا مطلق پرنده؟

ج: مطلق پرنده. مگر بگوییم مثلاً زمان امام صادق(ع) وقتی سوال از پرنده شده مراد کبوتر است. ظاهرش که حالا اخذ به اطلاقی

می کنیم برای طیر.

انصافش در باب خود پرنده ظاهرا باید قبول بکنیم روایت معتبر است مشکل خاصی هم ندارد. حالا به خاطر اینکه چون در خارج غالبا پرنده ها مالک دارند، و این طور نیست که مثلا خودش پرواز می کند یا مثلا بزینمش به کبوتر که آن غالبا مالک دارد. حالا آن به هر حال آن نکته دیگری است. در مورد خود پرنده ظاهرا و العلم عند الله می شود قبول کرد تعبدا که اذا جاء من لا تتهمة رده علیه؛ اما اینکه ما تعمیم بدهیم به مطلق موارد انصافا مشکل است. این که الان تعمیم بدهیم بگوییم در مطلق موارد این مطلب ثابت است و در نتیجه در مطلق موارد قائل بشویم به اینکه ایشان به اصطلاح بیاید ثابت بشود به مجرد عدم اتهام، مثل همین مجهول المالکی که ما داریم، انصافا تعمیمش مشکل است. فوقش تعبد قبول بکنیم در مورد پرنده، اما تعمیم دادن به مطلق اشیاء مجهول المالک، در مثل لقطه که مسلما نه، آن چون شواهد خودش را دارد. در غیر لقطه هم در مجهول المالک مطلقا، بگوییم که اگر متهم نبود، به او رد بکنیم، انصافا با این روایات مشکل است. و لحن روایت هم یک قاعده ای ندارد که هر مجهول المالکی حکمش این طور است. بلکه ظاهرا روایت علی خلاف القواعد است. چون علی خلاف القواعد است به مورد خودش عمل می شود آن هم پرنده.

حالا خیلی خواستید ملا لغتی شوید به مورد خودش راجع به کبوتر، کبوترهای خانگی. اما پرنده هایی مثل لک لک و مرغ های ماهی خوار و پرنده های صحرایی، پرنده هایی که عاداتا مستأنس در بیوت نیستند، آنها را بگوییم شامل نشود، اما به هر حال اختصاصش به همان مورد خودش است. تعدی از مورد خودش به مطلق مجهول المالک به عدم اتهام فوق العاده مشکل است.

و طبق قاعده باید برود روی قاعده اولیه، قاعده اولیه طرق ثبوت شرعی. از هر راهی که شرعا ثابت شد ملک ایشان است، به او داده می شود. ثابت هم نشد نه. دقت فرمودید؟

پس بنابراین

س: فقها فتوا می دهند حاج آقا؟

ج: روایت را آوردند این مسئله را به این صورتی که من مطرح کردم مطرح نکردند حتی در این کتب جدید. همین مثل وسیله مرحوم جد و اینها که آوردند این بحث را، آوردند پرنده را اما به این صورتی که من مطرح کردم مطرح نکردند.

علی ای حال کیف ما کان آن که به ذهن ما می آید فعلا این طور است. در خصوص پرنده مشکل ندارد. عرض کردم روایت از کتاب بزنی است و از حضرت رضا(ع) است. در روایت امام صادق(ع) و موسی بن جعفر(ع) که همین مسئله آمده متعرض نشدند. صورت مجهول را متعرض نشدند. از روایت امام صادق(ع) که به طریق درست به ما رسیده، کتب مشهوره، اصلا متعرض حتی مالک هم نشدند.

در روایات موسی بن جعفر (ع) چرا بحث مالک مطرح است. و روایت حضرت رضا (ع) هر سه مطرح است. مالک نداند، مالک بداند، مجهول باشد، یعنی مشکوک باشد و کسی بیاید ادعا بکند.

علی ای حال به ذهن ما می آید طبق قواعدی که ما من همیشه عرض کردم که سعی می کنیم در مسائل در درجه اول واقع گرایی باشد یعنی برویم روی واقعیت ها. گاهی اوقات با اشکال روبرو می شویم دیگر بر می گردیم به تعبیر. خیلی سریع و زود به تعبیر نمی آییم. اینجا دیگر ظاهرا باید به تعبیر بیاوریم دیگر، اینجا دیگر راه امام ما مقابل ما بسته شده، طرح روایت بزنطی هیچ نکته فنی ندارد.

یا یک احتمال دیگر هم هست البته چون زمان حضرت رضا (ع) است و متأخر است، احتمالا این دیگر احتیاج به استقراء دارد. شاید در زمان حضرت لا تهمه یعنی به معنای وثوق پیدا بکند. این هم احتمالش هست. یعنی تصرف بکنیم در ظاهر لفظ. ان کان لا تهمه؛ یعنی اصلا در آن زمان جو فقهی این بوده یعنی شما شواهد دارید بر اینکه مال اوست، متهم نیست یعنی مال اوست. عبارت اخیری از آن باشد. چون من این را مفصل بحث کردم، این بحث به این صورت نیست. ما چه در آیات مبارکه چه در روایات و چه در تعابیر، خوب دقت کنید. گاهی اوقات تعبیر ما سلب است مراد جدی اثبات است. تعبیر سلب است، ابتدائا سلب است، مراد جدی اثبات است. این را توضیحاتش دادیم در بحث لا ضرر مفصل متعرض شدیم، شواهدش را هم عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم.

پس بگوییم لا تهمه یعنی ثبت انه مالک، کنایه باشد. این احتمال هست یعنی چیزی بعید نیست. اگر این جور معنا کردیم، دیگر روایت حسب القاعده می شود. دیگر چیزی هم خلاف قاعده همان واقع گرایی که عرض کردیم، آن حاکم می شود. چیز خاصی در پرنده پیدا نمی شود. لکن فعلا چون ظاهر لفظ لا تهمه جانب سلب است، فعلا بخواهیم بگوییم این تصرف در این مقدار کلام بکنیم، فعلا خلاف ظاهر است. و الا اگر این تصرف را هم کردیم این مشکل هم حل می شود.

و این مبتنی است بر اینکه بگوییم مجموعه روایات و عبارات فقهاء، حتی فقهای اهل سنت مثل شافعی و دیگران، مثلا که بگوییم لا تهم آمده، لا یتهم آمده، لا یتهم به معنای وثوق پیدا کردن است. این در حقیقت مراد جدی وثوق به این که این مطلب ایشان درست است. مراد این باشد.

احتمالش هست لکن الان نمی توانیم خیلی روی این احتمال مانور بدهیم مگر اینکه

ج: همین دیگر یعنی متهم نیست یعنی راست گفته، متهم نیست یعنی مال اوست، ثبوت شرعی شد.

به هر حال راجع به پرنده به خاطر روایت می شود از قاعده خارج شد، اما در غیر پرنده فعلا دلیلی در دست نداریم. پس صحیح در مقام این است که حتی در باب لقطه هم دلیل نداشتیم. گفتند در باب لقطه توصیف کافی است، در خود لقطه هم ما دلیل روشنی نداشتیم چه برسد در مجهول المالک.

پس بنابراین صحیح این است در این مسئله که در مجهول المالک آیا توصیف کافی است؟ خیر. عدم اتهام کافی است؟ فعلا خیر. باید ثبوت شرعی پیدا بشود. این هم طبق قاعده است یعنی چیز خاصی ندارد. قاعده اقتضایش این است که ثبوت شرعی بشود تا رد بکند.

مسئله بعدی که باز هم از کتاب مرحوم استاد می خوانیم برای اینکه آقایان مراجعه بکنند. عرض کنم که در این کتاب مقدار الفحص عن المالک، به عنوان مقدار فحص بحثی کردند که آیا مقدارش چقدر است. آیا طبیعی است فحص به تعبیر ایشان یا يجب ذلک بمقدار یقطع الواجد او یطمئن بعدم امکان الوصول الیه، یا يجب الفحص عنه سنة كاملة؛ یک ساله، ایشان سه تا احتمال دادند که مثلا، البته خب این بحث هم توی لقطه هم هست. حالا من یک اجمالی از کلام ایشان، ایشان سه تا احتمال دادند، احتمالات دیگر هم هست حتی در لقطه. ایشان البته احتمالات را شاید در میان فقهای اصحاب ما الان در ذهنم ندارم. چون مقداری که من در لقطه دیدم اجمالا عبور کردم، عبوری نگاه کردیم نه با دقت، ندیدم ظاهرا این احتمال، احتمال دیگر هم هست که ثنائی باشد یعنی دو مرحله داشته باشد؛ چون در لقطه این هست که اگر فحص کرد و تعریف کرد و بررسی کرد و به نتیجه نرسید، می تواند تملک بکند. و یکی هم این است که می تواند تصدق بدهد.

لذا یک احتمالی در باب لقطه هست که اینجا ایشان نقل فرمودند و آن احتمال این است که یأس از مالک این مجوز صدقه دادن است؛ یعنی اگر فحص کرد مایوس شد که مالکش را پیدا کند صدقه می تواند بدهد. اما اگر بناست خودش تملک بکند، خوب دقت بکند، خودش بردارد، این باید فحص سنه بشود.

پس دو تا تعریف داریم؛ یکی برای اینکه تصدق بکند، آن تصدق تا یأس، مایوس شد دیگر مالک را پیدا نمی کند، می تواند صدقه بدهد. یکی اینکه می تواند خودش تملک بکند. این تملک سنه می خواهد. چون ایشان احتمال ندادند من این را هم عرض بکنم. این که دو درجه فحص باشد. بعد فرمودند اما اینکه طبیعی است فحص، فهو ان كان غير بعيد في نفسه لكفاية الاتيان بصرف الوجود من الطبيعة في امثال الامر، حالا این درس امثال امری نبوده، اینجور چیزی. بعدش هم اینجا امر نیست. امر اصطلاحی نیست، این حکم وضعی است یعنی.

ولكنه بعيد على المتفاهم العرفي المرتکز الشرعی علی ان الامر قد ورد بتكرار الطلب عن المالک فی رواية ابن وهب المتقدمه؛ یک روایت واحده داریم که خواندم. اگر یاد مبارکتان باشد. این روایت الان نظیر ندارد، روایت واحده هست یعنی این طور نیست که نظیر، آن روایت این است که؛ کان له علی رجل حق ففقده و لا یدری عین یطلبه و لا یدری احیا، بله، فقال اطلبه. ایشان خیال کردند امر مثلاً اینجا امر است، نه. قال ان ذلک طال، فاتصدق به، قال اطلبه. این هست. این روایت هست.

لكن این روایت باید حمل به یک معنا بشود و الا خب معلوم است این معنا این این معنایی بوده که در باب مفقود هم بوده، شاید هم ناظر به آن باشد. من در بحث اول در بحث استصحاب اشاره کردم، ما الان در کتب اهل سنت در باب مفقود در کتب اهل سنت ما نداریم در ذهنم نمی آید الان اگر پیدا کردید بعد به من، در شیعه به ذهنم نمی آید. در شیعه معروف این است که تا چهار سال فحص بکنند پیدا نشد زنکه را طلاق بدهند یا خود زنکه جدا بشود. اما در کتب اهل سنت نقل می کنند عن علی علیه السلام که دائماً فحص بکند تا یقین پیدا کند به مرگش.

س: ده سالش هم داریم در شیعه

ج: ده سال یادم نمی آید.

اما این دارد دائماً، پنجاه سال، این که عن علی (ع) نقل کرده

س: آقای سیستانی فتوا داده

ج: ده سال چه عرض کنم نمی دانم

بله، آن که داریم در مفقود روایتش چهار سال است. علی ای حال پس بنابراین این روایت که یطلبه گفته طال، باز هم می گوید اطلبه.

این معلوم نیست روایت منفردی است که معلوم نیست مورد عمل باشد.

و اما تقدیر الفحص بالسنة او بالاقل فلا موجب له بعد وجود الاطلاقات، بله، بعد فرمودند بله یک روایت داریم که یک سال در جمله

از روایات لقطه و در روایت حفص مقدمه. روایت لقطه را که ایشان قبول نکردند روایت لقطه را چون مربوط به لقطه است، مربوط به

مجهول المالک نیست. روایت حفص هم فرمودند ضعیف السند است و قبول نکردند.

عرض کردیم روایت لقطه راست است. مربوط به خودش است که من توضیحش را الان عرض می‌کنم. مربوط به خودش. اما روایت حفص بن غیاث اگر ثابت بشود، انصافا نشان می‌دهد که در مجهول المالك حفص یک سال است. لکن می‌گویم چون آن هم روی خلاف قواعد است. روایت حفص را چند بار عرض کردیم. آقای خویی فرمودند ضعیفة السند، انصافا اثبات ضعف فعلا مشکل است و حالا بر فرض هم ضعیف باشد شواهد وثوق داریم به صدورش. واما منجبر نیست، نه منجبر است خب، فتوا دادند. اولاً مشایخ ثلاثه آوردند، حتی مثل مرحوم صاحب شرایع که خب واقعا فقیه بزرگواری است مرحوم محقق حلی ایشان فتوا داده. حتی در روایت دارد و الص مسلم، در خود روایت حفص دارد که لص، دزد مسلمان است، مرحوم صاحب شرایع محقق فرمودند لص مسلم کان ام کافرا؛ از مورد روایت هم خارج شده.

علی ای حال بله ضعف سندی که ایشان دارند سر همان واسطه تا خود حفص این اشکالش اجمالاً وارد است. و ثانیاً انها وارده فی خصوص ایداع الص، این اشکال ثانی ایشان درست است. حرف بدی نیست. ظاهر محقق هم همین است که در خصوص لص قبول بکنیم. آن هم در باب ودیعه. لص اما اگر ودیعه نبود، دزد رفته بود خانه کسی دزدی کرده بود، فرض کنید پنج تا پتو با خودش دزدیده بود، آمده خانه کس دیگری هم دزدی بکند، اینجا که آمد صدایی شنید در رفت، این اثاث مانند در خانه، بدون اینکه، ودیعه نگذاشت، مانند، چون می‌شود لص هم، صاحبخانه آمد دید پنج تا پتو اینجا است، آیا ایشان هم مثل لقطه برود بررسی بکند، ایداعش نکرده. ما اگر باشیم شاید قبول بکنیم که اینجا هم شاملش نمی‌شود روایت. چون روایت در باب ودیعه آمده، اینجا اصلاً ودیعه نیست.

عرض کردم می‌گویند یک دزدی رفته بود خانه یکی از مشاهیر، حالا مشاهیر فلاسفه، دیده بود بچه‌هایش بی رختخواب هستند. رفته بود از همسایه‌ها پتو دزدیده بود برای بچه‌های ایشان آورده بود، این طور نقل می‌کنند.

علی ای حال اگر صورت ودیعه نباشد، خودش برده، این دیگر شامل آنجا نمی‌شود.

و ان سلمنا عدم اختصاصها بموردها فانه لا يجوز التعدی الی خصوص ایداع الغاصب؛ این هم معلوم نیست. عرض کردم مرحوم آقای صاحب شرایع خصوص ایداع و ودیعه لص گرفته، نه مطلق غاصب. او الی کل ما یوخذ منه و لو بغیر ... این هم روشن نیست. و اما التعدی عن موردها الی مطلق مجهول المالك، راست است این اشکال ایشان وارد است.

عرض کنم حضور با سعادتان در مسئله فحوص یا مقدار فحوصی که ایشان فرمودند ما یکی عنوان لقطه داریم که در روایات وارد شده است. ثم یعرفه از رسول الله (ص) نقل شده، خواندیم تعابیرش را. و دارد که یعرفها سنه، مسئله سال را آنجا دارد. و تعرض پیدا کرد، یعنی متعرضش شدیم که دارد بعد از سال فهی سبیل مالک، بسبیل مال، مثل اموال خودت است.

لذا این منشأ شده که عده‌ای از اهل سنت این تعریف سال را گذاشتند برای تملک. عنوان تملک. خب همان جا هم خواندیم که عده‌ای از اهل سنت مناقشه داشتند. گفتند این ذکر سال روی یک نکته خارجی و عرفی است نه اینکه حکم همین است، دائرمدار این است. حکم دائرمدار یأس است. چون غالباً اگر چیزی از کسی گم شد به طور متعارف تا یک سال امکان دارد رفت و آمد بشود آن شخص در اینجا مثلاً یک کنار شهری بوده، بالاخره تا یک سال احتمال دارد مثلاً شخصی بوده که در بهار می‌آمده، خب ممکن است در بهار بیاید. شخصی بوده در تابستان، شخصی بوده در پاییز، و لذا هم تشبیه کردند به مسئله عنین.

از عنین نقل شده البته مخصوصاً اگر راست باشد که عن امیرالمومنین (ع) نقل شده که برای عنین فاصله یک سال بگذارید تا روشن بشود که این واقعا عنین است. چون افراد ممکن است در طول سال با هواهای مختلف، حالات مختلفی داشته باشند. و این مطلب همچنان که در آنجا هست، در باب لقطه هم هست. یعنی آن نکته اساسی این است که سال در حقیقت در آن زمان راهی بوده که دیگر احتمال عرف عام منسد بشود. هر چه یعنی هر مثلاً فرض کنید روز اول احتمال نود درصد هست پیدا بشود، روز دوم می‌شود هشتاد و نه درصد، بعد اگر بخواهد این احتمال دیگر به نظر عرفی به صفر برسد، سال می‌خواهد.

س: این که موضوعیت ندارد این سال و الا قاطبه اطباء گفتند دیگر خلاصه تعطیل است کلاً این عنین

ج: خب عرض دارم می‌خواهم بکنم.

س: صبر بر یک سال معنا ندارد این در فقه شک

ج: خب این همان توجیه را می‌خواهم بکنم. آن را هم همین می‌خواهیم بگوییم.

آن وقت در باب عنین هم همین طور. اگر بگوییم مراد از سال یک طریق عرفی بوده در آن زمان برای شناخت عنین بودن و عجز این، عنین این شخص. خب له وجه. اما اگر بگوییم تعبد است، نه دیگر الانش هم باید یک سال صبر بکند. اگر گفتیم نه یک طریق عرفی است، چون این طریق عرفی است دیگر، عرف عام است. ما الان طریق عرف خاص داریم، طریق عرف طب داریم، اطباء داریم که کاملاً می‌توانند سلول‌ها و آن کروموزم‌ها و همه را می‌توانند شناسایی بکنند، مقدار قابلیت و امور جنسی و غیر جنسی و مثلاً امکاناتی که بعد، گاهی می‌شود

.....
بعضی از دکترها به یکی می گویند مثلاً این سه هفته دیگر زنده است و سر سه هفته هم فوت می کند. خیلی امکانات علمی پیشرفت خاصی شده که کاملاً محیط هستند، کاملاً مسیطرند، سیطره تام به واقعیت دارند، احاطه تام دارند، کاملاً آن واقع برای آنها قابل شناسایی است و هیچ گونه جای شک و شبهه و اینکه چه داروهایی ممکن است در آن تأثیر بکند، چه داروهایی ممکن است در آن تأثیر نکند. حتی مقدار تأثیر دارو مثلاً دوازده ساعت است، یک شبانه روز، دو شبانه روز، یک هفته است، الی آخر مواردی که الان مطرح است.

پس یک نکته کار این است که ما بگوییم در باب عنین هم سال روی عرف عام است. در باب تعریف لقطه هم سال روی عرف عام است. نکته اساسی آن یأس است. در عرف عام آن بوده، امروزه وسایل و امکانات و ارتباطات خیلی قوی شده، می شود اشیاء گمشده را حتی در تلوزیون گفت، یعنی حتی اگر کسی آن سر دنیا هم باشد می خواهد یک سال بعد بیاید اینجا، با تلوزیون می شود یک برنامه خاصی برای اشیاء گمشده. همین طور که عرض کردیم مثلاً از عمر و بعد من نگاه کردم از علی بن ابیطالب (ع) هم نقل شده که اصلاً یک بخشی را مثلاً اطراف مدینه به نام نقیع برای ضوال، البته کلمه ضوالی که آنجا هست نمی دانیم خصوص شتر بوده یا مثلاً چیزهای دیگر هم بوده، برای گمشده های دیگر هم بوده. ظاهرش که خصوص شتر است. اگر شتر باشد، شتر خب خصوصیات خودش را دارد. و حتی دارد که در زمان عثمان اینها زیاد شدند، این شترهای گمشده آنجا جمع شدند بچه دار شدند، بچه خب، خب خودش باز یک دردسر دیگر تولید کرد، خب اینها اموال... لذا دستور فروش آمد، که اینها را بفروشید. که این همه حیوان جمع شده تا کی می خواهید نگهداری بکنید.

غرضم به اینکه یعنی شواهد کار مثلاً برای شتر بیش از چند سال آنجا ماند، یک سال هم بیشتر گذاشتند تا صاحبش پیدا بشود. پس بگوییم این مسئله، یک مسئله عرفی است. در عرف آن زمان با شرایط و لذا هم در روایات اهل سنت لقطه حرم را با غیر حرم فرق گذاشتند. چرا؟ چون حرم مثلاً یک ماه هستند می روند دیگر. مخصوصاً گفتند مراد از حرم، حرم مکه هم است. شامل حرم مدینه نمی شود.

س: یا علامت دار و غیر علامت دار

ج: یا علامت دار و غیر علامت دار

شواهد را که انسان نگاه می کند عرض کردم این بحث بین اهل سنت هم بوده، در بحث ما هم آمده، در شیعه هم آمده، مرحوم سید هم، مرحوم سید یزدی در حاشیه اش، عرض کردم سید یزدی این بحث جوایز سلطان از آنجایی است که حاشیه دارند مفصل. چون مکاسب محرمة را یک قسمت هایی را ایشان دارد، یک قسمت های زیادی اش را ندارد حاشیه.

س: الان واقعا استاد در این پول ها که لقطه می شود، همین معنا دارد اصلاً احکام لقطه؟

ج: چرا به لحاظ جا یا به لحاظ اینکه مثلا ده تومانی یک بسته ده تومانی، سه بسته پنجاه تومانی،

س: نه مثلا یک دانه پنجاه هزار تومانی است

ج: خب می شود دیگر، چرا می گوید پنجاه تومانی اینجا بوده، من صبح رد می شدم افتاده بود. می شود علامت داد انصافا می شود.

علی ای حال حالا بحث صغروی را اصولا موضوعات را نکنیم چون مناسب با بحث درس هم نیست. اصلا کار ما بحث صغری نیست. اگر صغری هم مثال می زنیم مجرد مثال است.

عرض کنم حضور با سعادتان ما اصولا این لقطه را که داریم. مجهول المالک را نداریم، عرض کردم. لذا هم بعضی در مجهول المالک معتقد شدند به اینکه برگردیم به لقطه.

عنوان سومی که هست عنوان ودیعه هست. یک کسی پیش شما آمد و یک مالی را مثلا یک دوره کتاب المیزان مثلا، فرض کنید تفسیر یا فقه یا اصول، پیش شما امانت گذاشت رفت و پیدایش هم نشد. امانت، ودیعه. ودیعه یک عقدی است که مفادش جعل صیانت مال به عهده شخص است، حفظ مال به عهده شخص است. این را اصطلاحا ودیعه می گویند. هر عقدی یک اثری دارد، مثلا بیع انتقال عین است، اجاره انتقال منافع است، عاریه نقل انتفاع است، ودیعه جعل صیانت مال و حفظ مال به عهده شرع در اختیار شرع. این را اصطلاحا ودیعه می گویند.

حالا اگر این شخص نیامد، آیا فحص لازم است؟ صدقه بدهیم آن احکامی که در باب لقطه است، ظاهرش این طور است که نه فحص لازم است، نه صدقه، مگر اینکه طول بکشد و موجب ضرر بشود و به حاکم مراجعه کند.

پس ما سه تا عنوان الان، چون مرحوم آقای خویی و دیگران دو تا عنوان، ما سه تا عنوانش کردیم. یکی لقطه، یکی ودیعه، یکی هم مسئله مجهول المالک. چون بعد آقای خویی دارند در بحثشان متعرض فرق بین لقطه و مجهول المالک شدند، وجوهی به قول خودشان هست، آن بحث بعد.

پس بنابراین ما توی لقطه تعریف سنه داریم، احتمالا مراد یأس است. بعد از تعریف یا تصدق بکند یا تملک بکند، این در باب لقطه. در باب ودیعه ما نداریم، فحص هم نداریم، معنا هم ندارد می گوید این آقا رفت نیامد، من چه کار بکنم؟ چه نکته ای دارد که من فحص

.....
بکنم؟ کما اینکه تصدق هم ندارد، تملک هم نداریم. بله ما در باب ودیعه یک روایت داریم که آن هم لص است. این که عرض کردم هی خصوصیت دارد، دزد است، دزد آمد ودیعه گذاشت، و این روایت هم منحصر است به جناب حفص بن غیاث.

شواهد را عرض کردیم که اصحاب ما این روایت را قبول کردند. انصافاً نمی شود انکار کرد. بزرگان ما اجلای اصحاب، مشایخ ثلاثه حدیث را آوردند، مثل مرحوم صاحب شرایع که بسیار فقیه دقیق النظری است مرحوم محقق حلی. ایشان به روایت عمل کرده، فتوا داده به روایت، در کتاب شرایع روایت را آورده است.

خب طبعاً این خلاف قواعد است. چون یا با این روایت معامله مجهول المالک می کنیم مثل اینکه این آقایان گفتند. یا بگوییم معامله ودیعه بکنیم لکن چون دزد است مشکل است. ممکن است بگوییم اصلاً معامله ودیعه با آن نمی شود کرد. اگر معامله ودیعه بکنیم با آن، قاعدتاً نه فحوص می خواهد نه تصدق توش دارد، مال مردم است، اما چون دزد است، چون لص است، دزد است، شما قاعدتاً دیگر آن حرفهای ودیعه را اینجا نمی زنید دیگر. بگوییم فحوص نمی خواهد، پس بنابراین در باب ودیعه، چون لص است، اگر لص نبود، اصلاً باب ودیعه باب دیگری است. نه فحوص دارد، نه تصدق دارد، نه تملک دارد، چون مالک دارد، آمده پیشش امانت گذاشته. شأن او صیانت مال است، حفظ مال است.

س: تا چند سال باید این را حفظ کند؟

ج: تا مقداری که دید دیگر پیدایش نشد برود به حاکم بدهد. اما اینکه تصدق بکند، معلوم نیست، یا تملک بکند آن هم معلوم نیست. فحوص هم معلوم نیست.

پس ما یک عنوان لقطه داریم، یک عنوان ودیعه داریم، یک عنوان مجهول المالک داریم.

اصحاب ما در باب این مسئله که لص ودیعه گذاشت، این را گفتند حسب القاعدة می خورد به مجهول المالک، مثل آقای خویی. تعبد کسانی هم که قائل به تعبد هستند مثل مشهور، گفتند نه می خورد اینجا این به ودیعه نمی خورد، می خورد به لقطه. پس سه تا شد، لقطه، ودیعه و به اصطلاح مجهول المالک.

این را گفتند در ودیعه نیست؛ چون لص است. فرض این است که می دانیم مال مردم است. مال خودش که نیست. حق نداشته به من بگوید من در عهده تو گذاشتم حفظ این مال، مال خودش نیست که این را در عهده من، مالک نیست که در عهده من بگذارد. پس عقد ودیعه مصطلح نیست. چون مالک نیست. که بیاید صیانت آن را و حفظ آن را در اختیار من قرار بدهد.

می خورد به یکی از این دو تا یا لقطه باشد یا مجهول المالک. مشهور اصحاب ما لقطه گرفتند. آثار آن را دارد، یک سال تعریف، چون در روایت تصریح دارد یعرفه سنه، اصلاً تصریح دارد یک سال تعریف بکن. در روایت حفص بن غیاث. و انصافاً عرض کردیم روایت حفص بن غیاث را به لحاظ ثبوت تقریباً به نظر ما واضح است کتاب حفص است و واضح است این مطلب را از امام (ع)، اگر شبهه‌ای باشد سر تقیه و این که امام (ع) بیان حکم واقعی فرمودند یا احتیاط فرمودند، آن بحث دیگری است والا انصافش که واضح است.

لذا امرش به نظر ما یدور بین الامرین. یا روایت قبول بکنیم و تخصیص بزیم به مورد خودش. خارج هم نشویم. تعبد، عرض کردم تعبد. با واقع گرایی نمی شود حلش بکنیم. یا اگر بخواهیم با واقع گرایی حلش بکنیم به مجهول المالک می خورد که آقای خویی مثلاً، عده‌ای از این راه معتقدند. انصافاً به مجهول المالک می خورد. به ودیعه هم نمی خورد، به لقطه هم نمی خورد. این یک مالی است مثل این که انسان می رود خانه اش می بیند یک خروسی آمده خانه اش، یا یک گوسفندی آمده، می گویند بعضی گفتند بیرون بکند. بعضی گفتند نه در را لا اقل باز بگذارد، در هم باز می گذارد گوسفند بیرون نمی رود، در خانه مانده، خب این مجهول المالک است، لقطه نیست، ایشان نرفته چیزی را بگیرد که. این لازم باشد یک سال این گوسفند را تعریف بکند. آن آثاری که بر آن هست آن مال جایی است که عنوان لقطه باشد. در اینها صدق لقطه نمی کند.

پس این مطلب که ما مقدار فحص ما چیست، فکر می کنم روشن شد.

یک: اگر لقطه باشد، روایت دارد به سنه، هم سنی ها دارند هم شیعه دارند. اختلاف هست هم سنی هم شیعه که سنه تعبدی است یا سنه روی عرف آن زمان برای مایوس شدن از مالک است. برای یأس است. و این نکته اساسی به زمان ها فرق می کند. خود انواع لقطه هم فرق می کند. در یأس از مالک، مثل لقطه حرم. فرق گذاشتند با لقطه غیر حرم؛ چون در باب لقطه حرم، غالباً حجاج آمدند یا معتمرین آمدند، یک هفته دو هفته یک ماه هستند می روند. دیگر متعارفشان که رفتند رفتند دیگر، سالها هم بر نمی گردند، مگر نزدیک شهر باشد که بتواند مثل مدینه اینها باشد حج دیگر بیاید. و الا خراسان باشد رفت که رفت دیگر. ممکن است بیست سال دیگر هم حج نیاید. یعنی از همان اول یأس معین است. با انقضاء ایام حج و یا با خروج حجاج، یا خروج همین شخص. آمد رفت به طرف سوریه فرض کنید مثلاً شام، اهل شام بود یا مصر بود رفت. خب احتمال این مال، مال حجاج خراسان باشد. خب این احتمال اینکه دیگر حجاج خراسان را پیدا کند ندارد دیگر. این طرف دنیا است و او آن طرف دنیا است.

لذا در باب لقطه حرم شرایطش با لقطه عادی فرق کرده به خاطر حصول یأس است. نکته، نکته حصول یأس است. پس ما بگوییم شواهد را که جمع می‌کنیم حصول یأس است. این در باب لقطه.

در باب مجهول المالک اصلاً بگوییم فحص نمی‌خواهد، یک احتمال. به قول ایشان طبیعی است فحص به قول آقای خویی دو احتمال. احتمالی را که ما دادیم، مقداری فحص بکند که عرفاً بگویند مجهول المالک است اصلاً. همین جور که ببیند یک چیزی در خانه‌اش هست یک گوسفند، نمی‌گویند این مجهول المالک است، یک سال گذشته همسایه آن طرفی بوده. همین چشمش را ببندد، در خانه را ببندد بگوید این مجهول المالک. این عرفیت ندارد صدق مجهول المالک بر آن نمی‌کند. لا تعرف مالک، نمی‌دانی، ظاهرش این است که یک مقداری، بله سال معلوم نیست یا از همان اول مأیوس است. اصلاً توی شهر قم یقین دارد کسی گوسفند ندارد. این گوسفند کسی دهاتی بوده رد شده آمده خانه من. حالا از کدام دهات، از همان اول مأیوس است. یا یک وسیله‌ای است که اصلاً در قم نیست. در ایران نیست، حالا این اشتباه از دست یک مسافری از خارج کشور آمده، یک وسیله‌ای است که اصلاً نیست اینجا. از همان اول مأیوس است کسی را پیدا بکند. دلیل بر فحص نداریم، چه فحصی بکنیم؟

س: روایت لص را چه کار بکنیم؟

ج: روایت لص را باید تعبد قبول بکنیم اگر قبولش کردیم

س: فقط ۳۷:۲۶

ج: ۳۷:۲۷

حتی لص کان مسلم او کافرا که در شرایع دارد، این هم مشکل است. چون در روایت دارد و لص کافر. به همان مورد خودش باید عمل بکنیم.

س: می‌خواهید اطلاق گیری کنید از روایت لص؟

ج: نمی‌شود اطلاق بکند. در نمی‌آید برای مجهول المالک؛ چون در لص یکی مسئله ودیعه است، ودیعه‌اش باطل است چون مالک نیست. ودیعه که اصلاً احکامش کلاً فرق می‌کند. یکی مسئله اینکه لقطه باشد، که من نکردم، این کار را نکردم، دزدی برداشته آورده اینجا

گذاشته رفته، یا از دستش افتاده. و لذا اگر از دست دزد افتاده، دزد آمده یک جایی دزدی کرده، از خانه من رد شده از حیاط من از پشت بام من، از او افتاده از دزد. این هم لقطه نیست. آن که روایت هست ودیعه است، اودعه، این که ودیعه نکرده است.

لذا روایت لص را باید دقیقا به مورد خودش عمل بکنیم. این هم به خاطر تعبد به کتاب حفص بن غیاث است و الا نکته خاصی ندارد. آقای خویی هم می گوید ضعیف است، روایت ضعیف است و قبول نمی کند. تمام شد. انجبار هم قبول نمی کند. انجبار که دارد، انصافا جزو مصادیق انجبار است نمی شود انکار کرد.

در متون سه متن اساسی سه مصدر اساسی ما آمده، بزرگان اصحاب اجلا قبول کردند. انصافا یکی از مصادیق انجبار چون ما عرض کردیم ما در انجبار روایت ضعیف به عمل اصحاب یک مشکل صغروی داریم. اصلا کجا انجبار هست؟ خیلی از جاهایی که می گویند انجبار، صغری محقق نیست. یک مشکل صغروی دارد. این را چند دفعه عرض کردیم.

س: آقای خویی که انجباری نیست

ج: نه، ایشان می گوید غیر منجبره، می گویند انجبار نشده است. این مسئله ایشان روشن نیست. انجبار شده است.

پس بنابراین در باب این که آیا مجهول المالک یعنی فکر می کنم انشاء الله دیگر روشن شد. در باب لقطه یک حساب است، در باب ودیعه یک حساب است، در باب مجهول المالک حساب سومی است.

مقدار فحوص در مجهول المالک تا اینجا به ذهن ما حالا فردا تتمه کلام به مقداری که صدق عرفی بکند این مال مجهول المالک است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين